

مبارزه برای انقلابی دیگر ادامه دارد!

بهرام رحمانی

Bamdadpress@telia.com

هر انقلابی، گر چه به تغییرات پایه‌ای در چارچوب یک کشور منجر می‌شود، اما تاثیر آن جهانی بوده و مخالفین و موافقین آن در هر نقطه‌ای از جهان، به موضع‌گیری ناگزیر می‌شوند.

انقلاب ۵۷ ایران، هر چند که به تاریخ ۲۵۰۰ ساله دیکتاتوری پادشاهی، در این کشور پایان داد، اما طبقه کارگر و نیروهای انقلابی، آزادی‌خواه و انسان‌دوست نتوانست به آرزوها و آرمان‌های سیاسی و اجتماعی که در انتظارش بودند، دست پیدا کنند. گرایش ارتجاعی اسلامی سرمایه‌داری، با سرکوب خونین انقلاب ۱۳۵۷ مردم آزادی‌خواه ایران، حاکم شد و جان تازه‌ای به فرقه‌های اسلامی وحشی و تروریست در جهان، به ویژه در منطقه بحرانی خاورمیانه داد.

سازمان‌های به اصطلاح چپ آن دوره مرزبندی قاطع و روشنی با گرایشات عقب مانده بورژوازی «ملی» و «مذهبی» نداشتند. مبارزه با امپریالیسم را نه در مبارزه طبقاتی پیگیر سوسیالیستی علیه سرمایه‌داری، در اشغال سفارت آمریکا می‌دیدند که با اشغال آن، توسط دانش‌جویان حزب الهی خط امام زیر پایشان خالی شد و بخشی از سازمان‌های چپ در دام امام ضدامپریالیست گرفتار شدند؛ آن‌ها، نه تنها قاطعانه برای جدایی جدایی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش مبارزه نکردند، بلکه فراتر از آن، با جریان‌ات مذهبی نیز همکاری کردند؛ به سازمان‌یابی مستقل ضدسرمایه‌داری طبقه کارگر و نقش عظیم زنان و جوانان و دانش‌جویان نیز توجه چندانی نداشتند؛ به آزادی‌های فردی و اجتماعی و آزادی بیان و قلم و تشکل و اعتصاب اهمیت زیادی ندادند؛ با جدیت برابری واقعی زن و مرد را در کلیه شئونات زندگی اجتماعی تبلیغ نکردند؛ قاطعانه علیه زندان و زندانی سیاسی، شکنجه و اعدام نبودند و نسبت به سرنوشت و آینده کودکان بی‌تفاوت بودند. زیرا علم رهایی بشر، یعنی سوسیالیسم علمی را زیاد نمی‌شناختند و آن‌قدر که خانه‌های تیمی و مبارزه چریکی برایشان مهم بود، کار در درون جنبش کارگری و شناختن پیچیدگی‌های این جنبش و پیدا کردن راه حل‌های سیاسی و اجتماعی برای عبور از موانعی که در مقابل پیشروی طبقه کارگر قرار داشت، آن‌قدر مهم نبود. بنابراین حتا با این که در مقطع انقلاب صدها هزار کارگر و مردم زحمت‌کش، برای مبارزه متشکل دور این سازمان‌ها حلقه زدند، با ناتوانی‌های جدی سیاسی و تشکیلاتی آن‌ها روبه‌رو شدند. این سازمان‌ها و رهبران سیاسی و اجتماعی آن دوره نتوانستند، انرژی و توان و ظرفیت توده‌های میلیونی را در جهت تعمیق و گسترش انقلاب و منافع کارگران و مردم محروم و آزادی‌خواه به کار بگیرند. سرانجام همه این عوامل و بسیاری عوامل دیگر داخلی و بین‌المللی و انواع و اقسام توطئه‌ها و بند و بست‌های آشکار و نهان سیستم سرمایه‌داری و دولت‌های امپریالیستی دست به دست دادند و انقلاب ۵۷ مردم ایران را به مسلخ بورژوازی بردند. اما نتوانستند مانع ادامه مبارزه طبقاتی برای انقلابی دیگر شوند!

اما تجارب ارزنده‌ای که از انقلاب با شکوه ایران و انقلابات دیگر جهان داریم، نه تنها در مقطع انقلاب آتی، بلکه از هم اکنون باید مشغله اساسی کمونیست‌ها و همه محافل و سازمان‌ها و احزاب و روشنفکران انقلابی و کارگران فرهنگی را سازمان‌یابی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر و مبارزه متشکل و افشای طرح‌های لیبرالی و رفرمیستی بگیرد. از سوی دیگر جنبش‌های حق‌طلب و آزادی‌خواه مانند جنبش زنان، جنبش جوانان و دانش‌جویان و مردم تحت ستم، با جنبش کارگری پیوند بخورند تا در یک صف عظیم طبقاتی در مقابل اقلیتی سرمایه‌دار مفت‌خور و دولت حامی آن‌ها با قدرت بایستند.

کارگران پیشرو و کمونیست، با هر امکان و ابزاری که در اختیار دارند، هر چه قدر با صدای بلند و رسا مارکسیسم را به عنوان آرمان و آرزوی بشر برای رهایی از یوغ و ستم سرمایه، تبلیغ و ترویج کنند؛ به همان نسبت از یک سو موقعیت اجتماعی پیدا می‌کنند و از سوی دیگر مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارگران را با صرف انرژی کم‌تری می‌توانند به سرمایه‌داران و دولت حامی آن‌ها تحمیل نمایند. بنابراین هر چه قدر موقعیت اقتصادی و اجتماعی و زیست و زندگی کارگران بهبود یابد، به همان درجه نیز طبقه کارگر خود را برای ایفای نقش سرنوشت‌ساز تاریخی و رهایی‌بخش آماده‌تر می‌سازد.

بحث از پدیده انقلاب، بحث تازه‌ای نیست و به اندازه تاریخ بشر قدمت دارد. اما قبل از قرن هیجدهم، بحث اصلی درباره انقلاب به هنجارهای اخلاقی و سیاسی محدود می‌شد. اما طی اواخر قرن هیجدهم و قرن نوزدهم، با بروز انقلابات زیاد در جهان و به ویژه در غرب، سبب شد که بحث‌های تاریخ اندیشه سیاسی، یکی از مباحث عمده مربوط به انقلاب تبدیل شود.

در قرن نوزدهم، کارل مارکس، برای نخستین بار اندیشه پدیده انقلاب را پیش کشید و انقلاب را وسیله اصلی دگرگونی بنیادی در تاریخ خواند. از آن پس پدیده انقلاب، یکی از مباحث عمده علم سیاست شد. علاوه بر این، مارکس، تئوری انقلاب را از دیدگاه منازعه منافع طبقاتی مورد تحلیل و بررسی علمی قرار داد. مارکس، در «نقد اقتصاد سیاسی»، می‌نویسد: «انسان‌ها در روند تولید اجتماعی زندگی خویش، وارد روابط تولیدی مشخصی می‌شوند که اجتناب‌ناپذیر و مستقل از اراده آن‌هاست. این روابط هماهنگ با مرحله مشخصی از توسعه نیروهای تولیدی مادی هستند. مجموع این روابط تولید ساخت اقتصادی جامعه، بنیاد واقعی را تشکیل می‌دهند که براساس آن‌ها، روبنای حقوقی و سیاسی پدید می‌آیند و اشکال خاصی از آگاهی اجتماعی با آن‌ها منطبق می‌گردد.»

بدین ترتیب مارکس و انگلس، در تبیین انقلاب به شرایط جامعه و اشکال آگاهی طبقاتی اهمیت داده‌اند. عواملی که آن‌ها در باره وقوع انقلاب در نظر گرفته‌اند، عبارتند از: همبستگی درونی طبقه و آگاهی و سازمان طبقاتی آن و اختلاف منافع طبقاتی و آمادگی طبقات برای عمل سیاسی.

مارکس، انقلاب را اوج تحولی بنیادی در یک وجه تولید و نشانه گذار به وجه تولید دیگر می‌دانست. بنابراین، کار اساسی انقلاب، تغییر طبقات حاکمه، هماهنگ با گذار از یک وجه تولید به وجه تولید دیگر است.

چنان که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست می‌نویسند: «شرط اساسی برای هستی و سلطه طبقه بورژوا تکوین و افزایش سرمایه است؛ شرط (وجودی) سرمایه کار مزدوری است... پیشرفت صنعت، که بورژوازی مشوق ناگزیر آن است، ترکیب انقلابی کارگران را به علت گردهم آمدنشان، جایگزین پراکندگی-شان به دلیل رقابت، می‌کند. بنابراین تکامل صنعت مدرن، همان بنیادی را که بورژوازی براساس آن تولید می‌کند و محصولات را به تصاحب خود درمی‌آورد از زیر پایش فرو می‌پاشد. بدین‌گونه آن‌چه بورژوازی بیش از همه به وجود می‌آورد گورکن خویش است. سقوط آن و پیروزی پرولتاریا به یکسان اجتناب‌ناپذیر است.»

مارکس، پرسیده است چگونه طبقه کارگر طبقه‌ای «برای خود» می‌شود، یعنی طبقه‌ای آگاه از موقعیت و منافع خود در جامعه سرمایه‌داری و آگاه از نقش تاریخی‌اش در سرنگونی آن؟ پاسخ مارکس، این بود که کارگران از منافع خود به مثابه یک طبقه از طریق خود مبارزه طبقاتی آگاه می‌شوند. کارگران اگر قرار است نقش انقلابی ایفا کنند در جریان نبرد روزانه‌شان با سرمایه در فرایند تولید آگاهی، اعتماد به نفس و ضرورت سازمان‌یابی را به دست می‌آورند.

اساساً انقلاب تحول پیچیده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که در طی آن حکومت زیر سؤال می‌رود و گروه‌ها و اقشار گوناگون سیاسی و اجتماعی به مبارزه برمی‌خیزند تا قدرت حاکم را برافکنند و آلترناتیو خود را جایگزین آن نمایند. در این‌رو، در هر شرایطی سازمان‌دهی و بسیج سیاسی توده‌های انقلابی یکی از مهم‌ترین ابعاد رشد و گسترش و اعتلاء و شکوفایی انقلاب است. تا آن‌جا که به حاکمیت جمهوری اسلامی برمی‌گردد سال‌هاست که زیر سؤال رفته است، اما طبقه کارگر هنوز آن آمادگی لازم و بسیج انقلابی را به سرانجام نرسانده است..

اکنون، مبارزات جاری کارگران، زنان، جوانان و دانش‌جویان و مردم آزادی‌خواه و تحت ستم در بیست و ششمین سالگرد انقلاب ایران، هم به لحاظ کیفی و هم به لحاظ کمی نسبت به دوران انقلاب ۵۷، از تجارب مبارزاتی فراوان و آگاهی طبقاتی بیش‌تری برخوردار است. روزی نیست که ده‌ها اعتراض و اعتصاب کارگری و توده‌ای در شهرهای مختلف ایران رخ ندهد. در چنین موقعیتی طبیعی است که کارگران در این مبارزات روزمره سخت و پیچیده خود، افق طبقاتی ضدسرمایه‌داری و سوسیالیستی پیدا می‌کنند. اما ضعف بزرگی که در حال حاضر، در مقابل جنبش کارگری کمونیستی ایران وجود دارد، عدم تشکل‌های علنی ضدسرمایه‌داری و سراسری کارگری است. هر چند که تلاش‌های زیادی توسط فعالین کارگری در صنایع کوچک و بزرگ برای برپایی تشکل‌های رادیکال و ضدسرمایه‌داری در جریان است. اگر در این

دوره، جنبش کارگری کمونیستی بتواند بر این ضعف خود غلبه پیدا کند و مبارزات جاری را از طریق همبستگی و اتحاد تشکل‌های خود سراسری نماید، بی‌شک جامعه ما، وارد مرحله مبارزه جدی‌تری با سرمایه‌داران و رژیم خواهد شد. بنابراین جنبش ما کارگران و کمونیست‌ها علی‌رغم هر کمبود و اشکالی، بالنده و رو به رشد و در حال شکوفایی است.

در چنین شرایطی ضروری است که جنبش کارگری کمونیستی، نسبت به تحولات و شرایط جاری ایران و منطقه و بین‌المللی حساس باشد. چرا که اکنون ایران، به عنوان یک کشور بحران‌زا در مرکز توجه افکار عمومی و سیاست‌های جهانی سرمایه‌داری قرار گرفته است. مسئله نقض حقوق بشر، فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی و دخالت آن در عراق و فلسطین و غیره با کمک به جریان‌های ارتجاعی اسلامی، از جمله مسائلی هستند که سرمایه‌داری بین‌المللی و در راس همه آمریکا سعی دارند با فشار بر جمهوری اسلامی، تغییراتی از بالا در جهت اهداف و منافع سرمایه‌داری جهانی به وجود آورند تا شاهد انقلاب دیگری در این منطقه بحرانی نباشند. پس نباید طبقه کارگر ایران، فرصت‌های تاریخی سرنوشت‌ساز را از دست بدهد.

امروز همه جناح‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی، ناسیونالیست‌ها، لیبرال‌ها و رفرمیست‌ها، طرفداران احیای سلطنت و طرفداران حمله نظامی آمریکا به ایران، که همگی بر پیاده شدن طرح‌ها و آترناتیوهای سرمایه‌داری امید بسته‌اند، اگر هم طرح‌هایشان تحقق پیدا کند باز هم چیزی جز درد و رنج و ستم و استثمار نصیب کارگران و مردم محروم نخواهد شد. از این‌رو، منافع اکثریت جامعه ایران، یعنی کارگران، زنان، جوانان و دانش‌جویان، بازنشستگان و همه مردم آزادی‌خواه در این است که با رشد و گسترش اعتراض و اعتصاب و سازمان‌دهی خود به عنوان یک طبقه، مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را گام به گام به سرمایه‌داران و رژیم حامی آن‌ها، تحمیل کنند و مبارزه طبقاتی خود را در جهت انقلاب اجتماعی و دگرگون ساختن نظم موجود به نفع کارگران و مردم آزادی‌خواه و تحت ستم هدایت نمایند. با تحقق و پیروزی این انقلاب اجتماعی است که به حاکمیت دیکتاتوری، خشونت، فقر و فلاکت و نابرابری اقتصادی، ملی و جنسی در ایران خاتمه داده می‌شود و تاریخ نوین انسانی در این کشور آغاز می‌گردد. آغازی که طبقه کارگر با اتکاء به علم سوسیالیستی، هرگونه ستم ملی و جنسی و طبقاتی و مالکیت خصوصی و کار مزدی را لغو نماید و امکان دخالت آگاهانه و آزادانه همه شهروندان در امر سازمان‌دهی کلیه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خلاق را فراهم سازد.

در چنین شرایط حساسی از تاریخ ایران، احساس مسئولیت سیاسی، انسانی و اجتماعی همه انسان‌هایی که از ستم و استثمار سیستم بورژوازی و رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، جانشان به لبشان رسیده، این است که با شرکت و حضور فعال در مبارزه کارگری کمونیستی متشکل، به استقبال انقلاب دیگری بشتابند. چرا که از طریق مبارزه پیگیر طبقاتی، آرزو و آرمان تاریخی و دیرینه بشر، برای ساختن جامعه‌ای بی‌طبقه و عاری از هرگونه ستم و استثمار برآورده می‌شود. بیست و یکم بهمن ۱۳۸۳ _ نهم فوریه ۲۰۰۵